|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 34  مدت زمان: 27.44 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 3.17 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 6.34 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم  غير المغضوب عليهم و لا الضالين  اقسام انسانها در سورهٔ حمد  اين آيات آخر سورهٴ مباركهٴ حمد همانطوري كه عنايت فرموديد، انسانها را به سه گروه تقسيم فرمود؛ گروه اول كساني‌اند كه منعم عليه‌اند و در صراط مستقيمند گروه دوم مغضوب عليه‌اند و گروه سوم ضالين.  وحدت موصوف و كثرت اوصاف  اين نه براي استقصا و حصر باشد كه غير از منعم عليه ديگران همين دو گروهند و اين دو صفت را دارند. يك عده مغضوب عليه‌اند يك عده ضالين. بلكه اسامي و اوصاف ديگري هم براي منحرفين هست. و اين هم نه به آن معناست كه مغضوب عليه در برابر ضالين باشد. بلكه هر كسي كه از حق منحرف شد، ضال است. گاهي به يك مناسبتي مورد غضب خداست، مي‌شود مغضوب عليه، گاهي آن مناسبت نيست، همان ضلال مي‌ماند. چون صراط مستقيم حق است و غير از حق هر چه شد با ضلال است. اين را در سورهٴ يونس بيان فرمود كه \*«فماذا بعد الحق الا الضّلال»\*﴿1﴾ يعني اگر صراط مستقيم حق شد و غير از حق هر چه هست ضلال است، پس مغضوب عليه هم ضالين‌اند. فرمود: \*« فماذا بعد الحق الا الضلال»\*﴿2﴾ آيهٴ ٣٢ سورهٴ يونس. اگر چنانچه دو نفر يكي صفت غضب دامنگيرش شد، ديگري صفت ضلال، انسان بگويد من غير از اين دو نفرم يا اين دو صفتم، يعني مجموع اين دو صفت در من نيست. ممكن است احدهما باشد اما كلمهٴ «لا» كه نفي است وقتي تكرار شد اين توهم را از بين مي‌برد يعني خدايا راه مغضوب عليه را و همچنين راه ضالين را به روي ما ببند كه ما گرفتار آن راهها نشويم. تنها راهي كه طي مي‌كنيم راه منعم عليه باشد. \*«غير المغضوب عليهم و لا الضالين»\*﴿3﴾ يعني راهي كه بما نشان مي‌دهي، غير از راه مغضوب عليه باشد، يك، و غير از راه ضالين باشد، دو. كه نفي مستقيماً به هر دو توجه كند.  معيّت و مغايرت سالكان با ديگران  مطلب بعدي اين است كه اگر كسي در صراط مستقيم است يك معيت دارد، و يك مغايرت. مغايرتش را در اين آيه بيان فرمود. معيتش را در سورهٴ‌ نساء كه قبلاً مطرح شد. كسي كه سالك صراط مستقيم است، يك معيت دارد و يك مغايرت. معيتش را با انبيا و صديقين و شهدا و صالحين دارد كه در سورهٴ نساء بحثش گذشت كه فرمود: \*«و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقاً)﴿4﴾ اين معيت است. يك مغايرت است كه مغايرت با اين دو گروه است. اينكه ما مي‌گوييم راهي كه به ما نشان مي‌دهي راه منعم عليه باشد، غير ضالين هم، غير مغضوب عليه هم، يعني ما مغاير مغضوب عليهيم. مغاير با ضالينيم. بين ما و مغضوب عليه مغايرت است. بين ما و ضالين مغايرت است، بين ما و نبيين و صديقين و شهدا و صالحين معيت است. وقتي انسان با ديگري سنجيده مي‌شود يا با او معيت دارد يا با او مغايرت. از اين دو حال که بيرون نيست. اگر سنجش نباشد، نه مغايرت است و نه معيت. اگر ما زيد را با عمرو نسنجيم، زيد، زيد است و عمرو، عمرو. هيچ يك از اين نسب بينشان نيست. و اگر زيد را با عمرو سنجيديم اين زيد يا با عمرو است يا مغاير عمرو. يا مماثلند يا مغاير. از اين دو حال بيرون نيست. اگر ما كسي را با گروهي نسنجيديم سخن از مغايرت و مماثلت نيست. اگر سنجيديم سخن از مماثلت است و از مغايرت. و ما در اين راه ناچار از سنجشيم. براي اينكه همه دارند به طرف خدا مي‌روند، يك عده به طرف قهر خدا يك عده به طرف رحمت خدا. ما كه سالكيم با كي همسفريم؟ به ما گفتند همسفرانتان نبيين وصديقين و شهدا و صالحينند. با اينها معيت داريد، نسبت به منحرفين مغايرت داريد. اگر راهها غير هم‌اند رونده‌ها هم بايد غير هم باشند. پس اگر كسي متشبه بود به ضالين و مغضوب عليه او سالك صراط مستقيم نيست. اگر كسي سنت مغضوب عليه يا ضالين را پذيرفت او هرگز سالك صراط مستقيم نيست. زيرا سالك صراط مستقيم مع النبيين و الصديقين است و مغاير مغضوب عليه و ضالين. معيت اقتضايي دارد، مغايرت يك اقتضاي ديگري دارد.  ظرف همراهي با پيامبران  مطلب بعدي اين است كه اين معيت كجاست؟ اگر كسي سالك صراط مستقيم است، در بهشت با اين نبيين و صديقين است يا در طي اين راه با نبيين و صديقين است. آنچه كه در سورهٴ نساء فرمود: \*«من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين»\*﴿5﴾ يعني اگر كسي مطيع خدا و پيامبر بود، در قيامت با آنها محشور مي‌شود؟ آنها در قيامت و در بهشت رفيق خوبيند يا در طريق رفيق خوبي‌اند، با آنهاست؟ اگر به اين معناست كه مطيع خدا و پيامبر با نبيين و صديقين و شهداء و صالحين، اين راه را با هم طي مي‌كنند و با هم وارد بهشت مي‌شوند، پس هم اكنون يك مؤمن صالح با انبياست. هم اكنون يك مؤمن صالح با اولياست. با صديقين است. با شهداست. اين چنين نيست كه در اين طي راه تنها باشد، مقصد كه رسيدند با هم باشند. اين \*«حسن اولئك رفيقاً»\*﴿6﴾ نشان مي‌دهد كه شما همسفران خوبي داريد. اين راه را به آساني طي كنيد. اينها مرافق خوبي‌اند. رفيق خوبي‌اند. اين رفيق مال طريق است. اينكه گفتند «الرفيق ثم الطريق»﴿7﴾، يعني اول بدانيد با كي همسفريد. در اين كريمه مي‌گويد يك قافله، همسفرانشان نبيين و صديقين و شهدا و صالحينند، يك قافله هم همسفرانشان مغضوب عليه و ضالين‌اند. شماييد و اين دو راه. اينكه ما مي‌گوييم \*«اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿8﴾ شايد نه به اين معنا باشد كه در بهشت فقط ما با اينها محشور باشيم. بلكه در طي اين راه هم با اينها اين سفر را طي كنيم. لذا اينها اسوه‌اند. قدوه‌اند.  فراتر از همراهي  اينها سالكند كه اين راه را به آساني طي مي‌كنند، ما هم به دنبال اينها هستيم. ما با اينهاييم، نه از اينها. آن شايستگي در تودهٴ مسلمين و موحدين نيست كه از اينها باشند. بلكه با اينهاست. البته ممكن است اولياي الهي از اين اوحدی از اهل ايمان به جايي برسند كه از اينها باشند، يعني اين معيت كه نشانهٴ تفرقه است تا حدودي، اين تفرقه هم از بين برود، خود جزء اين قافله به حساب بيايد. البته با تهذيب نفس و با تزكيه پيامبر و امام نمي‌توان شد اما مي‌شود ولي الله شد. مي‌شود جزو صالحين شد. مي‌شود جزو اولياي الهي شد. اگر جزو اولياي الهي شدند، ديگر از اينهايند نه با اينها. فعلاً سالكان اين راه، مؤمنيني كه صراط مستقيم را طي مي‌كنند، به دنبال اين پيشگامانند. با اينهايند نه از اينها. ممكن است اين سير را با سرعت، با سبقت به جايي برسانند كه از اينها بشوند. چون به ما گفته‌اند وقتي اين راه را طي مي‌كنيد، هر چه سريعتر بهتر. سرعت صفت حركت است و عجله صفت متحرك. گفتند عجله خوب نيست اما حركتتان را تسريع كنيد. چون در راه خير هيچ مزاحمتي نيست. \*«و سارعوا الي مغفرة من ربكم»\*﴿9﴾. اگر سرعت كرديد اين طور نيست كه آسيب ببينيد. يا مزاحم ديگري باشيد. در فضايل، در علوم، در معارف، در خيرات گفته‌اند سرعت بگيريد. اين راه را با سرعت طي كنيد. اوايل دشوار است، ولي اواسط و پايان كار آسان است.  سؤال...  جواب: اين شخص همان مرد انصاري، اين شخص مي‌گفت يا رسول الله من دوست شمايم. و اگر شبي يا روزي يا مدتي شما را نبينم در زحمتم.﴿10﴾ به حق اين چنين بود. محب حضرت بود. آنگاه آيه نازل شد كه \*«من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم»\*﴿11﴾ حضرت فرمود آن انصاري را حاضر كنيد، به او بشارت بدهيد، به او بگوييد كه خدا فرمود اگر كسي مطيع خدا و پيامبر باشد، با ماست. حالا اگر ما را نديدي، بالاخره با مايي. نه اينكه فعلاً با ما نيستي در بهشت با مايي. در بهشت مؤمنين و سالكان اين راه با نبيين هستند اما احتمال اينكه در راه هم با آنها باشند، هست.  سالكان صراط، اهل «سرعت»، «سبقت» و «امامت» در فضائل  بنابراين انسان كه اين راه را با سرعت طي كرد، خداي سبحان دستور مي‌دهد كه وقتي اين راه را با سرعت طي كرديد، از ديگران سبقت بگيريد. سرعت مال خود انسان است كه انسان در اين راه كندي نكند. اما سبقت نسبت به ديگران است. گفته‌اند سعي كنيد اگر ديگران عالم‌اند شما أعلم باشيد. ديگران عادل‌اند شما اعدل باشيد. ديگران شجاع‌اند، شما اشجع باشيد. اين فضايل را سعي كنيد از ديگران جلو بزنيد و گوي اين سبقت را بگيريد، برباييد. كه \*«سابقوا الي مغفره من ربكم»\*﴿12﴾ \*«فاستبقوا الخيرات»\*﴿13﴾ در خيرات مسابقه بدهيد و سبقت بگيريد و برنده بشويد. و اين بعد از سرعت است البته. يعني انسان سالك وقتي راه را طبق دستور \*«و سارعوا الي مغفرة من ربكم و جنة عرضها السموات و الارض»\*﴿14﴾ سرعت گرفت به اين دستور عمل كرد، راه را به تندي طي كرد، مجاز است كه از ديگران سبقت بگيرد. چون هيچ آسيبي در اين راه نيست. كه اگر كسي سبقت گرفت مصدوم بشود مثلاً. اين چنين نيست. يا اين سبقت گرفتن مذموم باشد. نه، اين غبطه است براي ديگران و سبقت است براي آن پيشگام و ممدوح است انسان سعي كند در فضايل از ديگران جلوتر برود. يكي از آن فضايل هم تواضع است. در تواضع و فروتني هم از ديگران جلوتر مي‌رود. همانطوري كه مي‌كوشد از ديگران أعلم بشود، أعدل بشود، مي‌كوشد از ديگران متواضع‌تر باشد. اين طوري نيست كه از درون آسيبي ببيند. يا از بيرون رنجي ببيند. چون در همهٴ فضايل سبقت مي‌گيرد و هر چه جلوتر رفت پياده‌تر مي‌شود. متواضع‌تر مي‌شود. چون خاصيت سبقت در فضيلت اين است كه در فروتني هم سبقت بگيرد. بنابراين اگر انسان اين صراط را با سرعت طي كرد، به او دستور سبقت مي‌دهند. مي‌گويند اگر توانستي از ديگران جلو بزن. ديگران اگر ده درجه تواضع دارند، تو دوازده درجه تواضع داشته باش. اگر بيست درجه علم دارند تو سي درجه علم داشته باش. علم را با تواضع با هم تحصيل كن. اگر چنانچه اين راه را انسان بعد از سرعت، سبقت گرفت. اول به آيهٴ \*«و سارعوا الي مغفره»\*﴿15﴾ عمل كرد. وقتي اين دستورالعمل را مدتي به پايان رساند، به آيهٴ \*«فاستبقوا الخيرات»\*﴿16﴾ رسيد. آن دستورالعمل سبقت را هم انجام داد، گوي سبقت را ربود، از ديگران جلو زد، آنگاه مسووليت امامت به او داده مي‌شود كه امام بعدي باش. در امام ديگران قرار بگير. و امام امت باش. اينها را هم به همراه خود بياور و بگو: \*«و اجعلنا للمتقين اماماً»\*﴿17﴾ اگر انسان اين گوي سبقت را ربود، شد جزو سابقين، آنگاه به او مي‌گويند گليم خود را نجات دادي، كافي نيست، بگو: \*«و اجعلنا للمتقين اماماً»\*﴿18﴾. امام المتقين باش. افراد باتقوايي كه در بين راهند دست اينها را هم بگير، اينها را هم به سرعت و سبقت برسان. به خود برسان تا اينها ائمهٴ ديگران باشند. به فكر ديگران هم باش. اين چنين نيست كه انسان يك حد معيني داشته باشد بگويد من همين حد را بايد انجام بدهم و لا غير.  مقام سلمان فارسي و فضّه خادمه  بنابراين پس راه باز است. كسي كه مع النبيين و الصديقين هست، بشود من الصالحين و الشهداء. اين معيت را به «من» شدن تبديل بكند. اين با هم بودن را به از گروه آنها بودن تبديل بكند. اين راه باز است چون اين راه، راه ولايت است اين راه، راه امامت است اين راه راه عمل صالح است. البته نبوت و رسالت و امثال ذلك كسبي نيست \*«الله اعلم حيث يجعل رسالته»\*﴿19﴾ اما «سلمان منا اهل البيت»﴿20﴾ كسبي است. فضه ﴿عليها سلام﴾ خادمه منا اهل البيت شدن در جريان سورهٔ هل اتي كسبي است﴿21﴾. اگر مرد بتواند منا اهل البيت بشود زن بتواند منا اهل البيت بشود، چرا علما نشوند، اگر افراد عادي بتوانند كاري بكنند كه آيات سورهٴ هل اتي همانطوري كه دربارهٴ اهل بيت (عليهم السلام) نازل مي‌‌شود، دربارهٴ زني به نام فضه (رضوان الله عليها) نازل بشود. پس اين راه باز است. اينچنين نيست كه \*«انما نطعمكم لوجه الله»\*﴿22﴾ مخصوص اهل بيت باشد و ديگران حق نداشته باشند اين راه را طي كنند. پس اين راه به روي همگان باز است. فقط آن راه نبوت و رسالت است كه بسته است \*«الله اعلم حيث يجعل رسالته»\*﴿23﴾ و گرنه اينطور نيست كه مرزي براي انسان باشد كه انسان بايد تا اين اندازه ترقي بكند و لا غير. در باز است منتها همم عاليه مي‌خواهد كه انسان اين راه را طي كند و از اين در بگذرد. فتحصل كه انسان اينقدر مي‌تواند بگويد \*«اهدنا الصراط المستقيم »\*﴿24﴾ كه بشود \*«مع الذين انعم الله عليهم»\*﴿25﴾. و آنقدر مي‌تواند بگويد \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*﴿26﴾ كه بشود من الذين انعم الله عليهم.  بنابراين انسان بايد ببيند مماثل با نبيين و صديقين و شهدا و صالحين هست يا نه و مغاير با مغضوب عليهم و ضالين هست يا نه. اين معيار را خود انسان بايد در درون خويش احيا كند. يك مغايرت است كه با آنها دارد، يك مماثلت است كه با انبيا و اوليای الهي دارد.  مصاديقي از ضالّ و مغضوب  مطلب بعدي اين است كه رواياتي كه دربارهٴ تعيين اين سه گروه ذكر شده است نوعا جري است چه رواياتي كه دربارهٴ انعمت عليهم آمده است كه منظور اهل بيت عصمت و طهارت﴿ع﴾ است چه رواياتي كه دربارهٴ مغضوب عليهم آمده است كه گفتند يهودند، چه رواياتي كه دربارهٴ ضالين آمده است كه گفتند ترسا و مسيحيانند.  اين رواياتي كه دربارهٴ تعيين اين سه گروه آمده است از باب جري است چون سه گروه در اين آيهٴ‌ مباركه بيان شده‌اند؛ اول منعم عليه‌اند، دوم مغضوب عليه‌اند،‌ سوم ضالين‌اند. رواياتي كه دربارهٴ منعم عليه است گفته‌اند كه اهل بيت (عليهم السلام) هستند. اين مخصوص آنها نيست آنها هم از برجسته‌ترين منعم عليه‌اند. ديگران هم مي‌توانند جزو منعم عليه باشند. و همچنين رواياتي كه دربارهٴ گروه دوم آمده است كه مغضوب عليه را گفته‌اند يهوديان. اين هم به عنوان جري و تطبيق است نه به عنوان حصر. رواياتي كه دربارهٴ گروه سوم آمده است كه ضالين‌اند و گفته‌اند ضالين منظور مسيحيانند، اين هم از باب جري و تطبيق است نه از باب تفسير.  فرق تفسير و تطبيق  تفسير با تطبيق فرق دارد، يك وقتي انسان مي‌گويد اين لفظ در اين معنا استعمال شد، يك وقت مي‌گويد لفظ در آن معناي جامع استعمال شد يكي از مصاديقش اين شخص است يا اين گروه‌ است. اگر بگوييم لفظ در اين شخص خاص يا اين گروه مخصوص استعمال شد با رفتن آن شخص و انقراض آن گروه اين آيه و اين كلمه ديگر مصداق ندارد. ولي اگر گفته شد لفظ در معناي جامع استعمال شد،‌ آن جامع در طي تاريخ داراي مصاديق فراوانيست كه يكي از آن مصاديق اين شخص يا اين گروه است با رفتن اين شخص يا انقراض آن گروه اين آيه به اصلش باقي است. اينكه قرآن يجري مجري الشمس و القمر براي آن است كه در طي تاريخ شب و روز زندگي مردم را اين روشن مي‌كند. اگر بوسيلهٴ روايات اقوام معيني به عنوان منعم عليه يا ضالين يا مغضوب عليه شمرده شدند اين باب تطبيق آن معناي كلي بر مصداق است از باب جري است نه از باب تفسير.  مهمترين عامل در راهيابي راهيان صراط به مقام‌هاي برتر  مطلب ديگري كه اينجا مطرح است آن است كه انسان از چه راه مي‌تواند اين «معيت» را به «من» شدن، يعني از شدن تبديل بكند. مهمترين عاملي كه انسان را از همين پيشتازان منعم عليه مي‌كند چيست؟ آيا علم است يا عمل؟ بعد از فراق از اينكه هم علم لازم است هم عمل. نه علم تنهايي سودمند است نه عمل بدون علم. اما در بين اين دو امر كدام يك مهم است؟‌ عمل بدنهٴ كار است كه همهٴ اوليا با ديگران در انجام آن بدنهٴ كار يكسانند. اين نماز است كه همه مي‌خوانند هم اوليا مي‌خوانند هم تودهٴ مردم مسلمان مي‌خوانند. اما اينكه عبادت كنندگان سه قسمت‌اند عده‌اي خوفاً عبادت مي‌كنند عده‌اي شوقا عبادت مي‌كنند. عده‌‌اي حبا عبادت مي‌كنند كه عبادت يك عده عبادت عبيد است. عبادت يك عده، عبادت تجار است و اجير است، عبادت يك عده عبادت احرار است. آنچه كه اين عبادتها را بها مي‌دهد و باعث تفاوت درجات است همان معرفت است و محبت. يعني علم. وگرنه ظاهر عمل و پيكرهٴ عمل در هر سه گروه يكسان است. منتها بعضي روي ترس بعضي روي شوق، بعضي روي محبت. و اگر ارواح اين اعمال و نفوس اين اعمال مختلف‌اند،‌ وقتي تحليل مي‌فرماييد مي‌بينيد معرفتها مختلف است. آنكه خدا را در حد عالي و والا شناخت، سخن از خوف و شوقِ بهشت و جهنم نيست، سخن از محبت اوست. و مي‌داند او كريم است و دوستانش را معذب نمي‌كند. و دوستانش را متنعم مي‌كند. آنكه خدا را با آن مقام والا نشناخت فقط از قهر خدا با خبر شد، خدا را خوفاً من النار عبادت مي‌كند.  پيوند متقابل معرفت و عمل  پس اگر كسي بخواهد \*«مع الذين انعم الله عليهم»\*﴿27﴾ را به من الذين انعم الله عليهم تبديل كند چاره‌اي جز معرفت و علم كامل دربارهٴ خداي سبحان و اسماي حسنايش نيست. به مقداري كه مقدور است براي انسان. آن علم باعث عبادت خالص هست و اين عبادت خالص باعث شكوفايي آن علم است. هر درجه‌اي از علم عبادتي را به دنبال دارد، هر عبادتي هم باعث شكوفايي درجه‌اي از درجات معرفت خواهد بود.  سؤال...  جواب: درست است كه عمل نقشي دارد در معرفت اما كدام عمل عملي كه از يك روح معرفت برخوردار است. هر عملي انسان را به هر درجه نمي‌رساند. حيات عمل به معرفت است. اگر آن معرفت حبا لله بود، اين عمل جان بهتري مي‌گرفت و اثر بيشتري خواهد داشت.  ترفيع درجهٴ مؤمن در گرو معرفت اوست  در سورهٴ مجادله آيهٴ ١٠ وقتي مي‌خواهد مؤمنين را درجات بدهد در هنگام ترفيع درجه مي‌فرمايد ما به مؤمن درجه مي‌دهيم به مؤمن عالم درجات مي‌دهيم. ترفيع درجه را به علم مستند كرده است در سورهٴ مجادله آيهٴ ١١ اين را مي‌فرمايد:‌ \*«يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا يفسح الله لكم و اذا قيل لكم انشزوا فانشزوا»\*﴿28﴾ اين صدر آيه چون همان افرادي كه اول وقتي مي‌خواستند از حضور حضرت رسول (صلي الله عليه و آله وسلم) بگذرند دست در گوش مي‌گذاشتند كه حرفهاي حضرت را نشوند و سعي مي‌كردند كسي به مجلس حضرت راه پيدا نكند، به بركت قرآن آنچنان شيفتهٴ محضر حضرت شدند كه ديگر در محضر حضرت جا براي كسي نبود. و اگر كسي مي‌آمد يا اين افرادي كه در محضر حضرت نشسته بودند، ناچار بودند كه جايشان را تنگ كنند و دو‌زانو بنشينند، كه بعدها ديگر در مجلس حضرت جا نبود. \*«يا ايها الذين آمنو اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس»\*﴿29﴾ اگر گفتند كمي تنگ‌تر بنشينيد جا بدهيد به ديگران فافسحوا يعني وسعت بدهيد جا بدهيد. و اگر ديديد با اين كار هم حل نمي‌شود شما كه مدتي آمديد در محضر حضرت شما برويد و ديگران بيايند \*«و اذا قيل لكم انشزوا فانشزوا»\*﴿30﴾ اين صدر آيه كه از بحث ما بيرون است. اما ذيل آيه فرمود: \*«يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اتوا العلم درجات»\*﴿31﴾ خب اين \*«يرفع الله الذين آمنوا منكم»\*﴿32﴾ چه مقدار ترفيع مي‌دهد؟ اين مفعولش محذوف است. چه اندازه مي‌دهد اين محذوف است. \*«و الذين اتوا العلم»\*﴿33﴾ يعني \*«يرفع الله... الذين اتوا العلم درجات»\*﴿34﴾ معلوم مي‌شود آن غير الذين اتوا العلم درجه دارند الذين اتوا العلم درجات دارند. و ايمان را هم مفروغ عنه گرفته پس مؤمن يا عالم است از درجات برخوردار است يا غير عالم است از درجه متنعم است. \*«يرفع الله الذين آمنوا منكم»\*﴿35﴾، مفعول محذوف است يا تميز محذوف است. چي مي‌دهد معلوم نيست. و الذين اتوا العلم يعني يرفع الله الذين اتوا العلم چي مي‌دهد، تميزش درجات. پس به الذين اتوا العلم چي مي‌دهد؟ درجات مي‌دهد. به الذين لم يؤتوا العلم چي مي‌دهد؟ درجه مي‌دهد. معيار مي‌شود علم. در ميدان ايمان، ايمان اصل است مؤمن غير عالم درجه دارد، مؤمن عالم درجات. پس اين \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*﴿36﴾ را اگر مؤمن غير عالم بگويد ممكن است عمري بگويد‌ و جزو مع الذين انعم الله عليهم باشد و مؤمن عالم بارها بگويد و به اين نتيجه برسد كه من الذين انعم الله عليهم باشد.  سؤال...  جواب: آنوقت لازمه‌اش اين است ﴿يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون﴾. يعني ﴿يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون﴾.  سؤال...  جواب: همين را عرض مي‌كنيم. يعني ﴿يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون﴾.  اگر چنانچه مؤمن غير عالم هم ده درجه، مؤمن عالم هم ده درجه اين معلوم مي‌شود كه يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون. آن هم شما که مراجعه به تفسير مي‌فرماييد، مي‌بينيد كه تميز در اين جا محذوف است.  «و الحمد لله رب العالمين»  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ يونس، آيهٔ 32.  (2) سورهٔ يونس، آيهٔ 32.  (3) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (4) سورهٔ نساء آيهٔ 69.  (5) سورهٔ نساء، آيهٔ 69.  (6) سورهٔ نساء، آيهٔ 69.  (7) مستدرك الوسائل، ج 8، ص 209.  (8) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيات 6 ـ 7.  (9) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  ﴿10﴾ مجمع البيان، ج 3، ص 110؛ ثوبان، خدمتگزار پيامبر اكرم﴿ص﴾ علاقه وافري به حضرت داشت. روزي با چهرهٴ دگرگون و بدن ضعيف و لاغر به حضور پيامبر اكرم رسيد. حضرت علت آن را جويا شد. ثوبان عرض كرد: يا رسول الله من به مرض و دردي مبتلا شدم. علاقه من به شما فراوان، و هجران شما برايم دشوار است. در اين فكر بودم كه در آخرت اگر من اهل بهشت باشم مسلماً در مقام و جايگاه شما نخواهم بود. بنابراين، شما را هرگز نخواهم ديد. و اگر اهل بهشت نباشم، تكليفم روشن است. آيهٔ محل بحث نازل شد و بشارت مي‌دهد كساني كه از خدا و پيامبر اطاعت كنند در بهشت هم‌نشين پيامبران و صديقان و شهيدان و صالحان خواهند بود. داستان شأن نزول را در مورد ديگر صحابهٴ پيامبر نيز نقل كرده‌اند (تفسير كبير، ج 10، ص 110) ممكن است اين واقعه براي ديگران هم اتفاق افتاده باشد، ولي اختصاص به هيچ كدام از آنان ندارد؛ زيرا خصوصيت مورد منافاتي با اطلاق يا عموم آيه ندارد. به بيان ديگر، مورد مخصص نيست.  (11) سورهٔ نساء، آيهٔ 69.  (12) سورهٔ حديد، آيهٔ 21.  (13) سورهٔ بقره، آيهٔ 148.  (14) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  (15) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 133.  (16) سورهٔ بقره، آيهٔ 148.  (17) سورهٔ فرقان، آيهٔ 74.  (18) سورهٔ فرقان، آيهٔ 74.  (19) سورهٔ انعام، آيهٔ 124.  (20) بحار، ج22، ص 326.  (21) مجمع البيان، ج 9ـ 10، ص 611.  (22) سورهٔ انسان، آيهٔ 9.  (23) سورهٔ انعام، آيهٔ 124.  (24) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (25) سورهٔ نساء، آيهٔ 69.  (26) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (27) سورهٔ نساء، آيهٔ 69.  (28) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (29) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (30) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (31) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (32) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (33) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (34) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (35) سورهٔ مجادله، آيهٔ 11.  (36) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |